



پیمان قاسم خانی امسال با فیلم «گوزن های اتوبان» به عنوان بازیگر در جشنواره حضور دارد.

بهترین سالهای زندگی ما

دور از هیاهوها



شاپور عظیمی

تقریباً می شود گفت که منتقدان و نویسندگان سینمایی در هر دوره از جشنواره، بالاخره سالنی برای فیلم دیدن در اختیار داشته اند که گاهی این سالن ها، فضاهایی برای گپ و گفت و نشست داشته اند. بعد از چندین دوره که سالن های سینماهای سطح شهر در اختیار نویسندگان قرار گرفت، مشخصاً سینما استقلال و سینما قدس را در ذهن دارم که یادم هست سینمای دوم کیفیت مناسبی از جهت نمایش نداشت.

سرانجام با آماده شدن برج میلاد، نویسندگان و منتقدان به آن مجموعه کوچ کردند. از این شرایط بسیاری راضی به نظر می رسیدند. گنجایش سالن نمایش، معماری طبقات مختلف، امکان تماشای فضای پانورامای اطراف، همه و همه این فضا را مناسب جلوه می داد. شاید یکی از مشکلات عدیده ای که در برج میلاد خودنمایی می کرد و تقریباً هیچ وقت راه حلی برایش تدارک ندیدند، شلوغی و بی نظمی سانس هایی بود که ناگهان جمعیت غریبی سالن و مجموعه میلاد را به تصرف خود درمی آورد و تقدم ها و تأخرها به هم می ریخت. کافی بود فیلمی مطرح در ساعت خاصی به نمایش درآید. نمی دانیم از کجا اما تعداد بسیاری که کارت معتبر همراه داشتند، به درون سالن نمایش سرازیر می شدند. بسیاری از این افراد هم برای خودشان و هم دوستان و آشنایان شان جا نگه می داشتند.

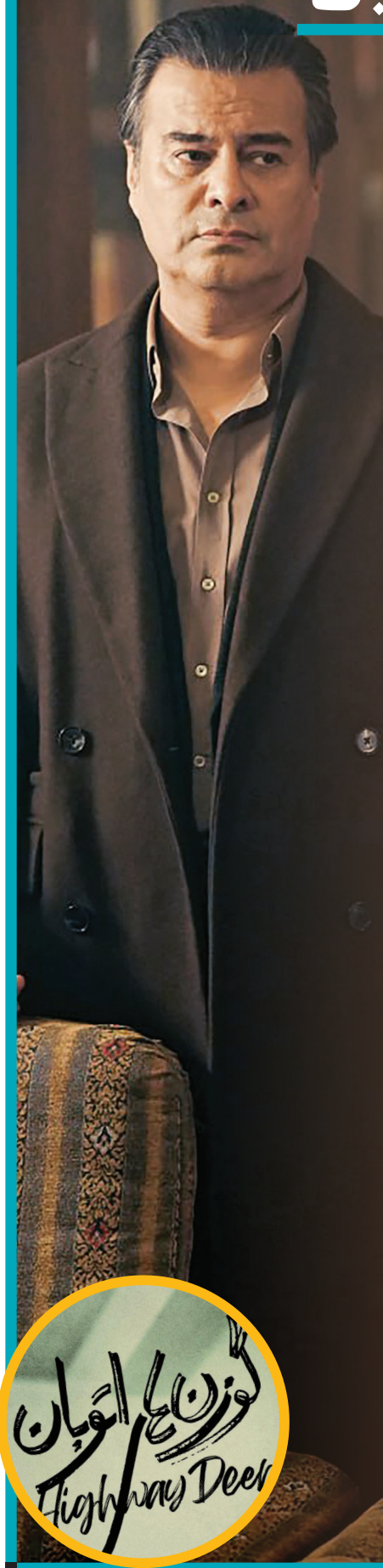
در دستان نهم، در چنان بلبشویی آنچه رنگ می باخت، مفهوم جشنواره و فیلم دیدن بود. سالن سینمای میلاد طی چنین ساعتی به سینمایی خانوادگی بدل می شد و انواع و اقسام صداهای کودک و نوجوان و صدای گریه بچه ها آن را می انباشت. راستش در چند دوره بعدی، دیگر تحمل این اوضاع امکان پذیر نبود.

لاجرم بشخصه عطای سینمای میلاد را به لقایش بخشیدم و به سینما چارسو ملحق شدم که از آن راضی بودم. مجموعه چارسو به دور از هیاهوی جشنواره، فضای مناسبی در اختیار قرار می داد.

امکانات نمایش در آنجا استاندارد بود و بعدها بدلیل نزدیکی به محل اقامت، اصولاً به سینمای خانوادگی ما بدل شد. به این ترتیب چند سال واپسین حضورم در جشنواره، بیشتر به یک جشن کوچک خصوصی بدل شد.

پیمان قاسم خانی در سینمای واقع گرای ایران، نماد تخیل است

ثروت بهتر است یا تخیل



علیرضا محمودی

بازنشسته، روانشناس مضطرب و یک آدم در هر موقعیت عوضی، برادری خود را به مخاطبان و جامعه هنری ایران که اوج تعهد هنری را خلق دزدان دوچرخه می دانند، ثابت کرد.

با چنین پرونده چاق و چله ای از تکخال هاست که مردم نامش را دور از کارنامه لاغر بازیگری اش به حافظه پر رفت و آمد سپرده اند. کار او باعث شده که بیشترین سؤال از مهم ترین چهره تلویزیونی ۴۰ ساله اخیر این باشد که چرا دوباره به جای «قهوه پدری» و «ساعت پنج عصر»، «پاورچین» و «شب های برره» نمی سازد و نقش فرهاد و شیر فرهاد بازی نمی کند و او هم پاسخ قانع کننده ای نداشته باشد.

اگر کسی در روزگاری قصد داشته باشد درباره مهم ترین چهره های صنعت سرگرمی ایران در سال های بعد از انقلاب کتابی بنویسد، بدون شک کتابش نیازمند یک فصل مفصل درباره روز و روزگار پیمان قاسم خانی است. این کتاب باید بتواند به چند سؤال مهم درباره این ستاره فیلمنامه نویسی پاسخ بدهد. مهم ترین سؤال ها شاید این باشند که در دوران کنار گذاشتن تخیل در سینما و دخیل بستن به واقعیت، چرا یک نفر دائم از نخستین تا آخرین و از موفقیت آمیزترین کار تا شکست خورده ترین اثرش، یقه تخیل را رها نمی کند و اجازه نمی دهد به هر بهانه ای خیالش در بن بست های رایج گیر کند. او زمانی برای رد گم کردن در گفت و گویی، فیلمنامه نویسی را شغل مطلوب آدم های تنبل توصیف کرده بود؛ آدم هایی که لم می دهند و به جای هر کاری فکر می کنند. اینکه تنها بهانه تخیل تنبلی باشد، در سرزمین سرمایه جاودانه شمردن کار، در حد شعار هم پاسخگوی دلیل موفقیت تخیلات قاسم خانی نیست.

کافی است در برنامه های تلویزیونی که قاسم خانی درباره خانواده اش صحبت می کند، دقت کنیم. در میان همه فیلمنامه نویسان ایرانی او با اعتماد به نفس قابل توجهی از دوران کودکی و علائقش سخن می گوید. او روایت کودکی اش را براساس سنت های رایج با محرومیت و سرکوب گره نمی زند؛ او از تمایل ایستادن بر غول گازی تخیل از کودکی با افتخار سخن می گوید. پیمان قاسم خانی محصول خانواده ای است که والدین، تخیل کودکان را محترم می دانستند و به قیمت قبولی و مدرک و بیرون کشیدن گلیم از آب، آنها را وادار به سرکوب و فراموشی خیال نکرده اند. باید همکاران عمیق تر دکتر افشار توانایی توضیح بدهند که چرا انتخاب شادروان هوشنگ حریرچی بین هومن برق نورد و بهنام تشکر، شر مطلق بود.

پیمان قاسم خانی همیشه نماد تخیل در سینمای ضد تخیل ایران باقی خواهد ماند و این یک جمله علمی است تا یک گزاره تخیلی.

اگر از هر ایرانی که حافظه معمولی دارد و معمولاً فیلم و سریال ایرانی می بیند بخواهید نام ۵ فیلمنامه نویسی را بگویند، معمولاً به پنجمی نخواهد رسید؛ ولی معمول است که در آن ۳-۴ تا اسمی که می گوید نام پیمان قاسم خانی باشد. در حالی که از کلیشه های رایج سخن گفتن درباره سینمای ایران اشاره بی ربطی به مشکل دائمی فیلمنامه نویسی است؛ حتی این کلیشه هم باعث نشده شهرتی برای فیلمنامه نویسان مشکل ساز فراهم شود. بعید است به جز دانشجویان که با پیمان نامه می نویسند و پژوهشگران که به اختیار خود پژوهش می کنند، کسی از کار و کارنامه کریم فکور، ابراهیم زمانی و یا حتی احمد نجیب زاده خبری بگیرد که سعید مطلبی، فریدون گله و علی کسمایی شهرتشان بیشتر از کارگردانی و مدیریت دوبلاژ است. باید قبول کرد اگر کسی سابقه بازی مقابل خسرو شکیبایی را دارد و همچنان مشهور به فیلمنامه نویسی است، ارجح و قریب کمیابی فراهم کرده است.

نزدیک ۳ دهه است که صنعت سرگرمی ایرانی، پیمان قاسم خانی را به عنوان ستاره پشت صحنه خود معرفی کرده است. او از نخستین باری که نامش در تیتراژ یک محصول نمایشی ایرانی ذکر شده، همه تلاشش را به کار برده که تخیل در کار و سرگرمی در هدف را به عنوان مهم ترین تفاوت کارش با بقیه حفظ کند.

برجسته بودن کار پیمان قاسم خانی زمانی روشن می شود که او کارهایش را هم زمان با حضور ۲ مزاحم ابدی به نتیجه برساند؛ تفکر غیررسمی ولی قوی ضد سرگرمی، مدیریت فرهنگی اینجایی و تمایلات ریشه دار واقع گرایی در زیبایی شناسی مطلوب هنرمندان ایرانی. وقتی تصمیم گیران در نهایت دنبال فخر و کسب محتوا پراکنی و پیام گسترسی هستند و عقربه قبله نمای هنرمندان از رئالیسم سوسیالیستی تا رئالیسم جادویی بیشتر تکان نمی خورد، پیمان قاسم خانی سعی می کند بین ساکنان حوالی جاده ساوه و شهرک نشینان حومه راه شیری ارتباط برقرار کند.

سرزمین های ناشناخته و دنیاهای کشف نشده همچون روستای برره و تمدن کنفدراسیون راه شیری برای این خلق شده اند که او جغرافیای بی حد و مرزی را برای تخیلش فراهم کند. او سنگ و ملات این دنیاها را با تخیل کمیابی فراهم کرده؛ اما رسم رایج مصرف کنندگان فیلم در ایران این است که به آدم های اهل تخیل اطمینان نکنند. آدم عاقل که ۲ ساعت وقتش را صرف افکار آدم سر به هوا نمی کند.

پیمان قاسم خانی اما با خلق سرگذشت آدم هایی چون رضا مثقالی، پژمان جمشیدی، نیما افشار و مسعود شصت چی در کسوت سارق فراری، فوتبالیست

